



← قبل از نوشتن درباره رؤیا و ربط و پیوند خود من با این مقوله یا مفهوم ابتدا بگذارید گریزی بزنم به چیزهایی مربوط به رؤیا. من دیگر سال هاست که آموخته‌ام و بر این باور هستم که با تمام چهره‌های متنوع زیست در این جهان چهره‌هایی که گاه در نهایت عیوسی و دژمی که از خود نشان می‌دهد و گاه انگار که از دست‌اش در برود کمی تبسم و نشاط هم خرج می‌کند، هیچ چیز چون صادق بودن با خود به آدمی آرامش نمی‌دهد؛ بعد از شناخت خود و پی بردن به ظرفیت‌های جسمی روحی‌اش البته؛ و این که آدمی در مقاطع سنی گونه‌گون دچار تغییراتی بی‌طئی می‌شود که در دیدارهای دقیق تر و با ظرافت‌تر، آن لایه پوستی و بیرونی، جاذب دیگر شدن هاست که جز این، تغییر یا تکوین جان، عمراً و اصلاً نه جدی تلقی می‌شوند نه هرکسی جسارت آن را دارد که بی‌خیال دآوری‌های بیرونی شود.

رؤیایر داری مشترک در کودکی و نوجوانی حتی، که نهایت آرزوی مان این بود که برای انتقال از یک معلم نه چندان معلم، تا مقامی بلند پایه و خیلی بلند، آرزوی کردیم تا در قالب مورچه‌ای در تن او رسوخ کنیم و بعد شاهد ذیلی و کلافگی او شویم. اما من اگر چشم بندم...

اولین رؤیایی که در ذهن ام نقش می‌بندد...

من با رؤیا زیاد دمخور هستم. این را هم بگویم که قبل از این روزها که بازار انرژی مثبت و منفی پر حرارت است، که انگار زندگی همان لال بازی کودکی‌های ماست، همین که «پانتومیم» نام رسمی، اداری، نمایشی و... است... ها. داشتم

افزاینده‌ای، جدیت و دقت بیشتری را همچنان طلبیده و می‌طلبید. چرا که در یک مفهوم، رؤیا از مناظر گوناگون و در وجوه متنوع، گاه در تقابل با جلوه‌ها و تصاویر و قاب‌های دیگر، حجم گسترده‌تری دارد. اما این سؤال شاید پیش بیاید که آیا آدمی رؤیا را به این خاطر دوست دارد که در رؤیا دست و دل‌اش باز است و می‌تواند با تنی ثانوی که از آن او نیست و هم انگار که باشد، می‌تواند فارغ از قید و نبود پادشاهی که هیچ، حتی الهه‌گی کند؟ درباره اینکه رؤیا و اینکه دامنه آن از واقعیت‌ها گسترده‌تر است اصل فن روان- از شناس تا کاونده- به زوایای آن تا حد امکان سر زده و زوایایی را به نوع دیگری از دیدن و مشاهده گریودن می‌برد هم البته می‌شود فکر کرد. یادم هست در شعری آورده‌ام «که خواب‌ها رؤیاهای ناتمام آدمی به روز هاست.»

من خودم هر چه باز عمر کنم و در حد



درباره شیوه‌های رخ‌نمایی رؤیا
و رؤیاهایی با چهره‌های متنوع

چند کلمه در مناقب رؤیا

رؤیا هم اما به مثل شاعرانه بودن، گاه در ردیف مثال‌های زیاد مورد استفاده قرار می‌گیرد، هر دو با تعریفی هاله‌گون و بی‌شکل.

نهایت آرزوی ما این بود

اما قرار شد با توجه به تجربیات بی‌واسطه خود نگاه امروزم را بگویم: آدمی با هفتاد و پنج سال سن که در موقعیت‌های متفاوت سنی، با حفظ حس ناب کودکی در مواجهه با آنچه برایش خیلی شگفت و عظیم و حیرت‌انگیز است، آن بخش کودکی یا کودکانگی‌اش - من درآوردی است - را برای خودش نگه دارد و بعد به آموخته‌های‌اش رجوع کند و به یادش بیاید که مثلاً آرزوی کاووس شاه یا ایکاروس برای پرواز این رؤیا، نه تنها محقق شده که فراتر از آن هم رفته است. راستی آیا آدمی رؤیا را به این خاطر دوست دارد که در رؤیا، دست او برای هر فعل یا کنشی باز است و می‌تواند با تن و جسم ثانوی، که از آن او نیست و هم انگار که باشد و هست، فارغ از قیود دست و پاگیر، پادشاهی که هیچ، بلکه الهه‌گی کن؟ یادم می‌آمد به

می‌گفتم: دوره‌های کارلوس کاستاندا - کریشنا مورتی، یوگا، تجسم خلاق، مراقبه را تجربه می‌کردم و انصافاً بد هم نبود. اما همین حالا با دیدن شوخی و مسخره بودن بازی‌های جهانی سیاسی، اقتصادی، اولین رؤیایم نشستن هرمز علی‌پور در ردیف شاعرانی که واقعاً شاعرند، بوده و نیز کسانی که ممکن است ندیده باشم آنها را اما از طریق کلام‌شان بوی جان‌شان را می‌شنوم.

اما شکل رؤیاهای من

تمام رؤیایم حالا که دیگر با تمام وجود از جهان و سلامت آن ناامیدم، حول دو محور، که یکی هستند، می‌گردد: زیبایی و شعر. این را هم بگویم به‌قول بچه مدرسه‌ای‌های پای تخته سیاه و به زنگ انشا: البته ما می‌دانیم که دامنه کاوندگی و پژوهش، پیرامون روح و جان آدمی، با توجه به پیشرفت فوق سریع بشر آنچنان هم ساده نیست و مناسب با چنین سرعت

اما چقدر می‌توان گفت که خسته می‌شود شاعر آن‌گاه که مجبور است تنها با خود سخن بگوید که دیده می‌شود اما چون دیگران نمی‌بیند و نیز دیوانه می‌شود وقتی به صبح تبعید حرف تقویم است و راه که می‌روی تمام آتش‌ها به گرد جان او هستند آن‌گاه که زندگی آمیزه‌ای از خون و حسرت است و نمی‌تواند با جهان به سادگی کنار آید چون ماه که هر شب خدا تنهاست. یا پرنده‌ای که بر درخت در باران به ریشه هاست.

توان بخوانم و پند بیاموزم، حتی ماه عسل روبات‌ها را و اعجاز کشتارهای شگفت را تجربه کنم باز هم نمی‌توانم از دل‌بستگی‌ام به «صداقت» و «رؤیا» دست بکشم. رؤیا انتقام گرفتن از ناکامی‌های سیاسی، عشقی و شغلی نیست؛ رؤیا جغرافیای کیهان‌هایی است که تعریف نمی‌پذیرد. درک مفهوم رؤیا از مناظر گوناگون، درچه‌های متنوع و گاه متضادی در جلوه‌ها و تصاویر و قاب‌های خویش دارد و اینکه آدمیان گاه نشانه‌هایی در خود را در هستی شناسی مفاهیم مشاهده می‌کنند، حرف ساده‌ای نیست. رؤیا گاه به مثابه رونمایی به دور از هیاهویی از یک اثر خلاقه در محیطی ایمن است که با وجود فاصله آن با واقعیت‌ها، به هر میزان که باشد، مانع از چشیدن حلاوت آن نمی‌شود. البته که میزان راز آلود بودن و خیال انگیزی رؤیاها در تناسب با شرایط، تفاوت‌ها و در دنیاهای گوناگون متفاوت است؛ و این طور متداول است که رؤیا با نوعی گمشدگی ارتباط دارد. گاه گمشده‌ای است که حتی نمی‌توان نامی بر آن نهاد؛ مسافری گمشده در میهمان خانه‌ای بامیهمان‌های بسیار...